

باسمه تعالی

مقدمه تفسیر المیزان

۱. مفهوم تفسیر

در این مقدمه روشی را که ما در این کتاب در بحث و جستجو از معانی آیات قرآن کریم اتخاذ نموده ایم، برای خواننده معرفی می کنیم. نخست باید بگوئیم: تفسیر که به معنای بیان معانی آیات قرآنی، و کشف مقاصد و مدالیل آنست، از قدیمی ترین اشتغالات علمی است، که دانشمندان اسلامی را به خود جلب و مشغول کرده است.

۲. عصر نزول، نقطه شروع تفسیر

تاریخ این نوع بحث که نامش تفسیر است، از عصر نزول قرآن شروع شده، و این معنا از آیه: «كَمَا أَرْسَلْنَا فِيكُمْ رَسُولًا مِنْكُمْ يَتْلُو عَلَيْكُمْ آيَاتِنَا وَيُزَكِّيكُمْ وَيُعَلِّمُكُمُ الْكِتَابَ وَالْحِكْمَةَ»^۱، به خوبی استفاده می شود، چون می فرماید: همان رسولی که کتاب قرآن به او نازل شد، آن کتاب را به شما تعلیم می دهد.

۳. تفسیر در دوران اصحاب

طبقه اول از مفسرین اسلام، جمعی از صحابه بودند، (که البته مراد ما از صحابه غیر علی علیه السلام و ائمه اهل بیت علیه السلامند، برای اینکه درباره ی آنحضرت سخنی جداگانه داریم، که به زودی از نظر خواننده می گذرد)، مانند ابن عباس، و عبدالله بن عمر، و ابی، و غیر ایشان، که دامن همت به کمر زده، و دنبال این کار را گرفتند. آن روز بحث از قرآن از چارچوب ی جهات ادبی آیات، و شأن نزول آنها، و مختصری استدلال به آیات برای توضیح آیاتی دیگر، و اندکی تفسیر به روایات وارده از رسول خدا(ص)، در باب قصص و معارف مبدأ و معاد، و امثال آن تجاوز نمی کرد.

۴. تفسیر در دوران تابعین

در مفسرین طبقه ی دوم، یعنی تابعین، چون مجاهد، قتاده، ابن ابی لیلی، شعبی، سدی و دیگران نیز که در دو قرن اول هجرت بودند، جریان به همین منوال بود، ایشان هم چیزی به آنچه مفسرین طبقه ی اول و صحابه، در طریقه ی تفسیر سلوک کرده بودند، نیافزودند، تنها چیزی که به آن اضافه کردند، این بود که بیشتر از گذشتگان در تفسیر خود، روایت آوردند، (که متأسفانه در بین آن روایات، احادیثی بود که یهودیان جعل کرده، و در بین قصص و معارف مربوط به آغاز خلقت، و چگونگی ابتداء خلقت آسمانها، و تکوین زمین، و دریاها، و بهشت شداد، و خطاهای انبیاء و تحریف قرآن، و چیزهائی دیگر

۱. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۵۱، همچنان که در شما رسولی از خود شما فرستادیم، تا بر شما برخواند آیات ما را، و تزکیه تان کند، و کتاب و حکمتان بیاموزد.

از این قبیل دسیسه و داخل احادیث صحیح نمودند، و هم اکنون در پاره ای روایات تفسیری و غیر تفسیری، از آن قبیل روایات دیده می شود).

۵. علل پیدایش اختلاف در مشرب مفسرین

بعد از رسول خدا ﷺ در عصر خلفاء، فتوحات اسلامی شروع می شود، و مسلمانان در بلاد فتح شده با فرقه هائی مختلف، و امتنهائی گونه گون، و با علمای ادیان و مذاهب مختلف آشنا می شوند، و این خلطه و آمیزش سبب می شود بحث های کلامی در مسلمانان شایع شود.

از سوی دیگر در اواخر سلطنت امویان و اوائل عباسیان، یعنی در اواخر قرن اول هجرت، فلسفه ی یونان به زبان عربی ترجمه شده، در بین علمای اسلام انتشار یافت، و همه جا مباحث عقلی ورد زبانها و نقل مجالس علماء شد.

و از سوی سوم مقارن با انتشار بحثهای فلسفی، مطالب عرفانی و صوفی گری نیز در اسلام راه یافته، جمعی از مردم به آن تمایل نمودند، تا بجای برهان و استدلال فقهی، حقایق و معرفت دینی را از طریق مجاهده و ریاضت های نفسانی دریابند.

و از سوی چهارم، جمعی از مردم سطحی به همان تعبّد صرف که در صدر اسلام نسبت به دستورات رسول خدا ﷺ داشتند، باقی ماندند، و بدون اینکه کاری به عقل و فکر خود داشته باشند، در فهم آیات قرآن به احادیث اکتفا نموده، و در فهم معنای حدیث هم هیچگونه مداخله ای ننموده، به ظاهر آنها تعبّد می کردند، و اگر هم احیاناً بحثی از قرآن می کردند، تنها از جهات ادبی آن بود، و بس. این چهار عامل باعث شد که روش اهل علم در قرآن کریم مختلف شود، علاوه بر این چهار عامل، عامل مهم دیگری که در این اختلاف اثر به سزائی داشت، اختلاف مذاهب بود، که آنچنان در میان مسلمانان تفرقه افکنده بود، که میان مذاهب اسلامی هیچ جامعه ای، کلمه ی واحدی نمانده بود، جز دو کلمه (لا اله الا الله و محمد رسول الله)، و گرنه در تمامی مسائل اسلامی اختلاف پدید آمده بود.

در معنای اسماء خدا، در صفات و افعال خدا، در معنای آسمانها و آنچه در آن است، در زمین و آنچه بر آنست در قضا و قدر، جبر، تفویض، ثواب و عقاب و نیز در مرگ وبرزخ و در مسئله ی بعث، بهشت و دوزخ و کوتاه سخن آنکه در تمامی مسائلی که با حقایق و معارف دینی ارتباط داشت، حتی اگر کوچکترین ارتباطی هم داشت اختلافات مذهبی در آن نیز راه یافته بود، و در نتیجه در طریقه ی بحث از معانی آیات قرآنی متفرق شدند، و هر جمعیتی برای خود طریقه ای بر طبق طریقه ی مذهبی خود درست کرد.

۶. انواع مشربهای تفسیری

۶-۱. مشرب محدثین در تفسیر

اما آن عده که به اصطلاح محدث، یعنی حدیث شناس بودند، در فهم معانی آیات اکتفاء کردند به آنچه که از صحابه و تابعین روایت شده، حالا صحابه در تفسیر آیه چه گفته اند؟ و تابعین چه معنایی برای فلان آیه کرده اند؟ هر چه می خواهد باشد، همین که دلیل نامش روایت است، کافی است، اما مضمون روایت چیست؟ و فلان صحابه در آن روایت چه گفته؟ مطرح نیست، هر جا هم که در تفسیر آیه روایتی نرسیده بود توقف می کردند، و می گفتند درباره ی این آیه چیزی نمی توان گفت، برای آنکه نه الفاظش آن ظهوری را دارد که احتیاج به بحث و اعمال فکر داشته باشد، و نه روایتی در ذیلش رسیده که آن را معنا کرده باشد، پس باید توقف کرد، و گفت: همه از نزد پروردگار است، هر چند که ما معنایش را نفهمیم، و تمسک می کردند به جمله ی «وَالزَّاسِحُونَ فِي الْعِلْمِ يَقُولُونَ آمَنَّا بِهِ كُلٌّ مِنْ عِنْدِ رَبِّنَا»^۲ راسخان در علم گویند: ما بدان ایمان داریم، همه اش از ناحیه ی پروردگار ما است، نه تنها آنهایی که ما می فهمیم.

این عده در این روشی که پیش گرفته اند خطا رفته اند، برای اینکه با این روش که پیش گرفته اند، عقل و اندیشه را از کار انداخته اند، و در حقیقت گفته اند: ما حق نداریم در فهم آیات قرآنی عقل و شعور خود را بکار ببریم، تنها باید ببینیم روایت از ابن عباس و یا فلان صحابه ی دیگر چه معنایی نقل کرده و حال آنکه اولاً قرآن کریم نه تنها عقل را از اعتبار نینداخته، بلکه معقول نیست که آنرا از اعتبار بیندازد، برای اینکه اعتبار قرآن و کلام خدا بودن آن (و حتی وجود خدا)، بوسیله ی عقل برای ما ثابت شده، و در ثانی قرآن کریم حجیتی برای کلام صحابه و تابعین و امثال ایشان اثبات نکرده، و هیچ جا نفرموده یا ایها الناس هر کس صحابی رسول خدا باشد، هر چه به شما گفت بپذیرید، که سخن صحابی او حجت است، و چطور ممکن است حجت باشد با اینکه میان کلمات اصحاب اختلافهای فاحش هست، مگر آنکه بگوئی قرآن بشر را به سفسطه یعنی قبول تناقض گوئی ها دعوت کرده، و حال آنکه چنین دعوتی نکرده، و بلکه در مقابل دعوت کرده تا در آیاتش تدبر کنند، و عقل و فهم خود را در فهمیدن آن به کار ببندند، و بوسیله ی تدبر اختلافی که ممکن است در آیاتش به نظر برسد، برطرف نمایند، و ثابت کنند که در آیاتش اختلافی نیست، علاوه، **خدای تعالی قرآن کریم خود را هدایت و نور و تیان کل شیء معرفی کرده، آنوقت چگونه ممکن است چیزیکه خودش نور است، بوسیله ی غیر خودش، یعنی قتاده و امثال او روشن شود، و چطور تصور دارد چیزیکه هدایت است، خودش محتاج ابن عباس ها باشد، تا او را هدایت کنند، و چگونه چیزیکه خودش بیان هر چیز است، محتاج سدی ها باشد تا آن را بیان کنند؟!**

۲. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۷

۶-۲. مشرب متکلمین در تفسیر

الف. ریشه پیدایش این مشرب

و اما متکلمین که اقوال مختلفه ای در مذهب داشتند، همین اختلاف مذهب وادارشان کرد که در تفسیر و فهم معانی آیات قرآنی اسیر آراء مذهبی خود باشند، و آیات را طوری معنا کنند که با آن آراء موافق باشد، و اگر آیه ای مخالف یکی از آن آراء بود، تأویل کنند، آن هم طوری تأویل کنند که باز مخالف سایر آراء مذهبی شان نباشد. و ما فعلاً به این جهت کاری نداریم، که منشأ اتخاذ آراء خاصی در تفسیر در برابر آراء دیگران، و پیروی از مسلک مخصوصی، آیا اختلاف نظریه های علمی است، و یا منشأ آن تقلیدهای کورکورانه از دیگران است، و یا صرفاً تعصب های قومی است، چون اینجا جای بررسی آن نیست.

ب. فرق تطبیق و تفسیر

چیزی که باید در اینجا بگوئیم این است که نام این قسم بحث تفسیری را تطبیق گذاشتن مناسب تر است، تا آنرا تفسیر بخوانیم، چون وقتی ذهن آدمی مشوب و پابند نظریه های خاصی باشد، در حقیقت عینک رنگینی در چشم دارد، که قرآن را نیز به همان رنگ می بیند، و می خواهد نظریه ی خود را بر قرآن تحمیل نموده، قرآن را با آن تطبیق دهد، پس باید آن را تطبیق نامید نه تفسیر.

آری، فرق است بین اینکه یک دانشمند، وقتی پیرامون آیه ای از آیات فکر و بحث می کند، با خود بگوید: بینم قرآن چه می گوید؟ یا آنکه بگوید این آیه را به چه معنایی حمل کنیم، اولی که می خواهد بفهمد آیه ی قرآن چه می گوید، باید در هنگام بحث، تمامی نظریه های علمی خود را فراموش کند، و فقط به امور بدیهی (یعنی آنچه برای عقول همه انسانهای کافر و مؤمن روشن است و نیاز به اثبات ندارد) تکیه کند، ولی دومی نظریات خود را در مسئله دخالت داده، و بلکه بر اساس آن نظریه ها بحث را شروع می کند، و معلوم است که این نوع بحث، بحث از معنای خود آیه نیست.

۶-۳. مشرب فلاسفه در تفسیر

و اما فلاسفه؟ آنان نیز به همان دچار شدند که متکلمین شدند، وقتی به بحث در پیرامون قرآن پرداختند، سر از تطبیق و تأویل آیات مخالف با آراء مسلم شان درآوردند، البته منظور ما از فلسفه، فلسفه به معنای اخص آن یعنی فلسفه ی الهی به تنهایی نیست، بلکه منظور، فلسفه به معنای اعم آن است، که شامل همه علوم ریاضیات و طبیعیات و الهیات و حکمت عملی می شود.

البته خواننده ی عزیز توجه دارد که فلسفه به دو مشرب جدای از هم تقسیم می شود، یکی مشرب مشاء، که بحث و تحقیق را تنها از راه استدلال معتبر می داند و دیگری مشرب اشراق است که می گوید حقایق و معارف را باید از راه تهذیب نفس و جلا دادن دل، بوسیله ی ریاضت، کشف کرد.

مشائیان وقتی به تحقیق درباره ی قرآن پرداختند، هر چه از آیات قرآن درباره ی حقایق ماوراء طبیعت و نیز درباره ی خلقت و حدوث آسمانها و زمین و برزخ و معاد بود، همه را تأویل کردند، حتی باب تأویل را آنقدر توسعه دادند، که به تأویل آیاتی که با مسلمیات فلسفیان ناسازگار بود قناعت نکرد، آیاتی را هم که با فرضیاتشان ناسازگار بود تأویل نمودند.

مثلاً در طبیعیات، در باب نظام افلاک، تئوری و فرضیه هائی برای خود فرض کردند، و روی این اساس فرضی دیوارها چیدند، و بالا بردند، ببینند آیا فرو می ریزد یا خیر، که در اصطلاح علمی این فرضیه ها را (اصول موضوعه) می نامند، افلاک کلی و جزئی فرض کردند، عناصر را مبدأ پیدایش موجودات دانسته، و بین آنها ترتیب قائل شدند، و برای افلاک و عناصر، احکامی درست کردند، و **معدّلک با اینکه خودشان تصریح کرده اند که همه ی این خشت ها روی پایه ای فرضی چیده شده اند، و هیچ شاهد و دلیل قطعی برای آن نداریم، با این حال اگر آیه ای از قرآن مخالف همین فرضیه ها بود تأویلش کردند (زهی بی انصافی)**

و اما دسته ی دیگر از فلاسفه که متصوفه از آنهایند، بخاطر اشتغالشان به تفکر و سیر در باطن خلقت، و اعتنائشان به آیات انفسی، و بی توجهیشان به عالم ظاهر، و آیات آفاقی، بطور کلی باب تنزیل یعنی ظاهر قرآن را رها نموده، تنها به تأویل آن پرداختند، و این باعث شد که مردم در تأویل آیات قرآنی، جرأت یافته، دیگر مرز و حدی بر آن نشانند، و هر کس هر چه دلش خواست بگوید، و مطالب شعری که جز در عالم خیال موطنی ندارد، بر هم بافته آیات قرآنی را با آن معنا کنند، و خلاصه به هر چیزی بر هر چیزی استدلال کنند، و این جنایت خود را به آنجا بکشانند، که آیات قرآنی را با حساب جمل و باصطلاح بازتر و بیشتر و حروف نورانی و ظلمانی تفسیر کنند، حروفی را نورانی و حروفی دیگر را ظلمانی نام گذاشته، حروف هر کلمه ی از آیات را به این دو قسم حروف تقسیم نموده، آنچه از احکام که خودشان برای این دو قسم حروف تراشیده اند، بر آن کلمه و آن آیه مترتب سازند.

و پر واضح است که قرآن کریم نازل نشد که تنها این صوفیان خیالباف را هدایت کند، و مخاطبین در آیات آن، تنها علمای علم اعداد، و ایقوف و حروف نیستند، و معارف آنهم برپایه ی حساب جمل که ساخته و پرداخته ی منجمین است، بی ریزی نشده، و چگونه شده باشد؟ و حال آنکه نجوم از سوغاتیهای یونان است، که به زبان عربی ترجمه شد.

خواهید گفت روایات بسیاری از رسول خدا ﷺ و ائمه اهل بیت علیهم السلام رسیده، که مثلاً فرموده اند: برای قرآن ظاهری و باطنی است، و برای باطن آن باز باطن دیگری است، تا هفت بطن، و یا هفتاد بطن، (تا آخر حدیث).

در پاسخ می گوئیم: بله ما نیز منکر باطن قرآن نیستیم، و لکن پیغمبر ﷺ و ائمه علیهم السلام هم به ظاهر قرآن پرداختند، و هم به باطن آن، هم به تنزیل آن، و هم به تأویلش، نه چون نامبردگان که به کلی ظاهر قرآن را رها کنند، آن وقت تازه درباره ی تأویل حرف داریم، منظور از تأویل در لسان پیامبر ﷺ و ائمه علیهم السلام آن تأویلی نیست که نامبردگان پیش گرفته اند، چه تأویل به اصطلاح آقایان عبارت است از معنایی که مخالف ظاهر کلام باشد، و با لغات و واژه های مستحدثی که در زبان مسلمانان و بعد از نزول قرآن و انتشار اسلام رایج گشته جور درآید، ولی تأویلی که منظور قرآن کریم است، و در آیاتی از قرآن نامش برده شده، اصلاً از مقوله ی معنا و مفهوم نیست، که انشاء الله در اوائل سوره ی آل عمران توضیح بیشتر آن خواهد آمد.

۶-۴. مشرب تفسیر روشنفکران کنونی

این وضع تفسیر قرآن در قرون گذشته بود، و اما در قرون حاضر؟ در این اعصار مسلک تازه ای در تفسیر پیدا شد، و آن این است، جمعی که خود را مسلمان می دانند، در اثر فرورفتگی و غور در مسائل اجتماعی، که اساسش تجربه و آمارگیری است، روحیه ی حسی گری پیدا کرده، یا به طرف مذهب فلاسفه ی مادی و حسی سابق اروپائی تمایل پیدا کردند، و یا به سمت مذهب اصالت عمل لیز خوردند، مذهبی که می گوید: (هیچ ارزشی برای ادراکات انسان نیست، مگر آن ادراکاتی که منشأ عمل باشد، آنهم عملی که بدرد حوائج زندگی مادی بخورد، حوائجی که جبر زندگی آن را معین می کند).

این مذهب اصالت است که پاره ای مسلمان نما به سوی آن گرائیده اند، و در نتیجه گفته اند: معارف دینی نمی تواند مخالف با علم باشد، و علم می گوید اصالت وجود تنها مال ماده و خواص محسوس آنست، پس در دین و معارف آنهم هر چه که از دایره ی مادیات بیرون است، و حس ما آنرا لمس نمی کند، مانند عرش، و کرسی، و لوح، و قلم، و امثال آن باید به یک صورت تأویل شود. و اگر از وجود هر چیزی خبر دهد که علوم متعرض آن نیست، مانند وجود معاد و جزئیات آن، باید با قوانین مادی توجیه شود.

و نیز آنچه که تشریع بر آن تکیه کرده، از قبیل وحی، فرشته، شیطان، نبوت، رسالت، امامت و امثال آن، همه امور روحی هستند که به تناسب نام یکی را وحی و دیگری را ملک و غیره می گذاریم، و روح هم خودش پدیده ای مادی و نوعی از خواص ماده است، و مسئله ی تشریع هم اساسش یک نبوغ خاص اجتماعی است، که می تواند قوانین خود را برپایه افکار صالح بنا کند، تا اجتماعی صالح و راقی بسازد.

این آراء مسلمان نماهای اعصار جدید درباره ی معارف قرآن است، و اما درباره ی روایات می گویند: از آنجائیکه در میان روایات احادیثی جعلی دسیسه شده و راه یافته، لذا بطور کلی به هیچ حدیثی نمی توان اعتماد نمود، مگر آن حدیثی که با کتاب یعنی قرآن کریم موافق باشد، و کتاب هم باید با آیات خودش و با راهنمایی علم، تفسیر شود، نه به آراء و مذاهب سابق، که اساسش استدلال از راه عقل است، چون علم همه ی آنها را باطل کرده، زیرا اساس علم حس و تجربه است.

این ها سخنانی است که آقایان یا صریحاً گفته اند، و یا لازمه ی این گفتارشان است، که باید طریق حس و تجربه را پیروی کرد، و ما در اینجا در صدد آن نیستیم که اصول علمی و فلسفی آنان را بررسی نموده، و درباره ی دیواری که روی این اساس چیده اند بحث کنیم.

تنها این را می گوئیم: که اشکالی بر طریقه ی مفسرین گذشته کرده اند، که تفسیرشان تفسیر نیست، بلکه تطبیق است، عیناً به خود آنان وارد است، هر چند که با طمطراقی هر چه بیشتر دعوی می کنند که تفسیر واقعی قرآن همین است که ما داریم. برای اینکه اگر آقایان مانند مفسرین سلف معلومات خود را بر قرآن تحمیل نکرده اند، پس چرا نظریه های علمی را اصل مسلم گرفته، تجاوز آن را جایز نمی دانند، پس اینان نیز در انحراف سلف شریکند، و چیزی از آنچه را که آنان فاسد کردند اصلاح نکردند.

۷. تحمیل بر قرآن، نقص تمام مشربهای تفسیری مذکور

۷-۱. تحمیل بر قرآن، نقص و انحرافی بزرگ

و خواننده ی عزیز اگر در این مسلک هائی که درباره ی تفسیر برایش نقل کردیم دقت بفرماید، خواهد دید که همه در این نقص (که نقص بسیار بزرگی است) شریکند: که آنچه از ابحاث علمی و یا فلسفی به دست آورده اند، بر قرآن کریم تحمیل نموده اند، بدون اینکه مدالیل آیات بر آنها دلالت داشته باشد، و در نتیجه تفسیر اینان نیز تطبیق شده، و تطبیق خود از تفسیر نام نهادند، و حقایق قرآن را بصورت مجازها درآورده، تنزیل عده ای از آیات را تأویل کردند.

و لازمه ی این انحراف (همانطور که در اوائل گفتار اشاره کردیم) این شد که قرآنی که خودش را به «هدی للعالمین»^۳

«نوراً مبیناً»^۴ و «تدیاناً لکل شیء»^۵ معرفی نموده، هدایت نباشد، مگر به کمک غیر خودش، و بجای نور مبین مستتیر به غیرش باشد، از غیر خودش نور بگیرد، و بوسیله ی غیر خودش بیان شود، حالا آن غیر چیست؟ که ما را به سوی قرآن هدایت می کند، و به قرآن نور و بیان می دهد؟! نمی دانیم، و اگر آن علمی که به زعم آقایان نوربخش و مبین قرآن و هادی به سوی آنست، و خودش مورد اختلاف شد، (که مورد اختلاف هم شده، و چه اختلاف شدیدی) آیا مرجع چه خواهد بود؟! نمی دانیم.

۳. سوره مبارکه آل عمران، آیه ۹۶

۴. سوره مبارکه نساء، آیه ۱۷۴

۵. سوره مبارکه نحل، آیه ۸۹

۷-۲. روشن بودن مفهوم تمام آیات قرآن

و به هر حال هیچیک از این اختلافاتی که ذکر شد، منشأش اختلاف نظر در مفهوم لفظ آیه، و معنای لغوی و عرفی عربی مفرد آن، و جمله اش نبوده، برای اینکه هم کلمات قرآن، و هم جملات آن، و آیاتش کلامی است عربی، و آنهم عربی آشکار، آن چنانکه در فهم آن هیچ عرب و غیر عربی که عارف به لغت و اسالیب کلام عربی است توقف نمی کند. و در میان همه ی آیات قرآن، (که بیش از چند هزار آیه است)، حتی یک آیه نمی یابیم که در مفهومش اغلاق و تعقیدی باشد، بطوریکه ذهن خواننده در فهم معنای آن دچار حیرت و سرگردانی شود، و چطور چنین نباشد و حال آنکه قرآن فصیح ترین کلام عرب است، و ابتدائی ترین شرط فصاحت این است که اغلاق و تعقید نداشته باشد، و حتی آن آیاتی هم که جزء تشابهات قرآن به شمار می آیند، مانند آیات نسخ شده، و امثال آن، در مفهومش غایت وضوح و روشنی را دارد، و تشابهش به خاطر این است که مراد از آن را نمی دانیم، نه اینکه معنای ظاهرش نامعلوم باشد.

۷-۳. اختلاف در تشخیص مصداق کلمات، ریشه اختلاف در تفسیر

پس این اختلاف از ناحیه ی معنای کلمات پیدا نشده، بلکه همه ی آنها از اختلاف در مصداق کلمات پیدا شده، و هر مذهب و مسلکی کلمات و جملات قرآن را به مصداقی حمل کرده اند، که آن دیگری قبول ندارد، این از مدلول تصویری و تصدیقی کلمه، چیزی فهمیده، و آن دیگری چیزی دیگر.

الف. نقص شناخت مفاهیم به وسیله مصداق مادی

توضیح اینکه انس و عادت (همانطوریکه گفته شد)، باعث می شود که ذهن آدمی در هنگام شنیدن یک کلمه، و یا یک جمله، به معنای مادی آن سبقت جوید، و قبل از هر معنای دیگر، آن معنای مادی و یا لواحق آن به ذهن درآید، و ما انسانها از آنجائیکه بدنهایمان و قوای بدنیمان مادام که در این دنیای مادی هستیم، در ماده غوطه ور است، و سر و کارش همه با ماده است، لذا مثلاً اگر لفظ حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، کلام، اراده، رضا، غضب، خلق، امر و امثال آن را می شنویم، فوراً معنای مادی آنها به ذهن در می آید، همان معنایی که از این کلمات در خود سراغ داریم، و همچنین وقتی کلمات آسمان و زمین، لوح و قلم، عرش و کرسی، فرشته و بال فرشته، شیطان و لشگریان او از پیاده نظام و سواره نظامش را می شنویم، مصادیق طبیعی و مادی آن به ذهن ما سبقت می جوید، و قبل از هر معنای دیگری داخل در فهم ما می شود.

و چون می شنویم که می گویند: خدا عالم را خلق کرده، یا فلان کار را کرده، یا به فلان چیز عالم است، یا فلان چیز را اراده کرده است، یا خواسته و یا می خواهد، همه ی اینها را مانند خلق، علم، اراده و مشیت خودمان مقید به زمانش می کنیم، چون معهود در ذهن ما این است که خواسته ماضی و مربوط به گذشته است، و می خواهد مضارع و مربوط به آینده است، درباره ی (خواسته و می خواهد) خدا همین فرق را می گذاریم.

باز وقتی می شنویم که خدای تعالی می فرماید: «وَلَدِينَا مَزِيدٌ»^۶ و یا می فرماید: «لَا تُخْذِنَاهُ مِنْ لَدُنَّا»^۷ و یا می فرماید: «وَمَا عِنْدَ اللَّهِ خَيْرٌ»^۸، و یا می فرماید «إِلَيْهِ تَرْجِعُونَ»^۹ فوراً بذهنمان می رسد که کلمه (نزد) همان معنایی را درباره ی خدا می دهد، که درباره ی ما می دهد، و آن عبارت است از حضور در مکانی که ما هستیم.

و چون می شنویم که می فرماید: «وَإِذَا أَرَدْنَا أَنْ نُهْلِكَ قَرْيَةً، أَمْرًا مَتَرْنَاهَا»^{۱۰} و یا می شنویم که می فرماید: «يُرِيدُ اللَّهُ بِكُمُ الْيُسْرَ»^{۱۱} فوراً به ذهنمان می رسد که اراده ی خدا هم از سنخ اراده ی ما است، و از این قبیل کلمات را وقتی می شنویم، مقید به آن قیودی می کنیم که در خود ما مقید به آنها است.

چاره ای هم نداریم، برای اینکه از روز اول که ما ابناء بشر لفظ، (چه فارسی چه عربی و چه هر زبانی دیگر) را وضع کردیم، برای این وضع کردیم که موجودی اجتماعی بودیم، و ناگزیر بودیم، منویات خود را به یکدیگر بفهمانیم، و فهماندن منویات وسیله ای می خواهد، لذا با یکدیگر قرار گذاشتیم قبلاً هر وقت که من لفظ (آب) را به کار بردم، تو بدان که من آن چیزی را می گویم، که رفع تشنگی می کند، و به همین منوال الفاظ دیگر).

و زندگی اجتماعی را هم حوائج مادی به گردن ما گذاشت، چون منظور از آن این بود که دست به دست هم داده، هر یک، یکی از کارهای اجتماعی را انجام دهیم، تا به این وسیله است کمال کرده باشیم، و کارهای اجتماعی همه مربوط به امور مادی، و لوازم آنست، ناگزیر الفاظ را وضع کردیم، برای مسمی هائی که غرض مارا تأمین می کند، روی این جهت هر لفظی را که می شنویم، فوراً معنای مادیش بذهنمان می رسد.

ب. وضع الفاظ برای مفهوم نه مصداق

لکن باید این را هم بدانیم که ما الفاظی را که وضع کرده ایم، برای آن چیزی وضع کردیم که فلان فائده را به ما می دهد، حالا اگر آن چیز شکل و قیافه اش تغییر کرد، مادام که آن فائده را می دهد، باز لفظ نام برده، نام آن چیز هست، توضیح اینکه: اشیائی که ما برای هر یک نامی نهاده ایم از آنجا که مادی هستند، محکوم به تغیر و تبدلند، چون حوائج آدمی رو به تبدل است، و روز به روز تکامل می یابد، مثلاً کلمه ی چراغ را ما در اولین روزی که بزبان جاری کردیم، بعنوان نام

۶. نزد ما بیشتر هم هست. سوره مبارکه قاف، آیه ۳۵

۷. از نزد خود می گیریم نه از میان شما، سوره مبارکه انبیاء، آیه ۱۷

۸. آنچه نزد خدا است بهتر است سوره مبارکه آل عمران، آیه ۱۹۸

۹. به نزد او باز گردانده می شوید سوره مبارکه بقره، آیه ۲۸

۱۰. چون بخواهیم قریه ای را هلاک کنیم بعیاشهایش دستور می دهیم که ...، سوره مبارکه اسراء، آیه ۱۶

۱۱. خدا آسانی برای شما اراده کرده. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۵

یک ظرفی بود، که در آن روغن می ریختیم، و فتیله ای در آن روغن می انداختیم، و لبه ی فتیله را از لبه ی ظرف بیرون گذاشته، روشن می کردیم، تا در شب های تاریک پیش پای ما را روشن کند، و هر وقت کلمه ی (چراغ) بزبان می آوردیم شنونده چنین چیزی از آن می فهمید، ولی روز بروز در اثر پیشرفت ما، چراغ هم پیشرفت کرد، و تغییر شکل داد، تا امروز که به صورت چراغ درآمد، بصورتی که از اجزاء چراغ اولیه ی ما، هیچ چیز در آن وجود ندارد، نه ظرف سفالی آن هست، نه روغنش، و نه فتیله اش، ولی در عین حال باز به لامپ می گوئیم چراغ، برای چه؟ برای اینکه از لامپ همان فائده را می بریم که از پیه سوز سابق می بردیم.

و همچنین کلمه ی میزان یا ترازو، که در اولین روزیکه آن را بزبان آوردیم، طبق قرار قبلی برای، این آنرا وضع کردیم، که شنونده از آن چیزی را بفهمد که کالا و اجناس ما بوسیله ی آن سنجیده می شود، ولی امروز آلاتی درست کرده ایم که با آن حرارت، و برودت، را هم می سنجیم، پس این هم میزان هست، چیزی که هست میزان الحراره است، و همچنین کلمه ی سلاح که در روز اول چوب و چماق بود، بعداً شمشیر و گرز شد، و امروز توپ و تفنگ شده است.

پس بنابراین هر چند که مسمای نامها تغییر کرده، به حدی که از اجزاء سابقش نه ذاتی مانده، و نه صفاتی، و لکن نامها همچنان باقی مانده است، و این نیست مگر به خاطر اینکه منظور روز اول ما از نامگذاری، فائده و غرضی بود که از مسمایا عاید ما می شد، نه شکل و صورت آنها، و مادام که آن فائده و غرض حاصل است، اسم هم بر آن صادق است، در نتیجه مادام که غرض سنجش، و نورگیری، و دفاع، و غیره باقی است نام میزان و چراغ، و اسلحه نیز باقی است.

ج. راه صحیح فهم قرآن: رجوع به مفهوم لغت نه جمود در مصداق لفظ

بنابراین باید توجه داشته باشیم، که ملاک و مدار در صادق بودن یک اسم، و صادق نبودن آن، موجود بودن غرض، و غایت، و موجود نبودن آنست، و نباید نسبت به لفظ جمود به خرج داده، و آن را نام یک صورت بدانیم، و تا قیامت هر وقت چراغ می گوئیم، باز همان پیه سوز را اراده کنیم.

اما متأسفانه انس و عادت نمی گذارد ما این توجه را داشته باشیم، و همین باعث شده که مقلدین از اصحاب حدیث، چون فرقه حشویه، و مجسمه، به ظواهر آیات جمود کرده، و آیات را به همان ظواهر تفسیر کنند، گو اینکه این جمود، جمود بر ظواهر نیست، بلکه جمود بر انس و عادت است در تشخیص مصداق. و در بین خود ظواهر، ظواهری است که این جمود را تخطئه می کند، و روشن می سازد که اتکاء و اعتماد کردن در فهم معانی آیات، بر انس و عادت، مقاصد آیات را در هم و بر هم نموده، امر فهم را مختل می سازد، مانند آیه ی «لیس کمثله شیء»^{۱۲} و آیه «لا تدركه الابصار وهیدرک الابصار وهواللطیف

النجبی،^{۱۳} و آیه «سبحان الله عما یصفون»،^{۱۴} چون اگر درک خدا، چون درک ما باشد، او مثل ما خواهد بود، در حالی که آیه ی اولی می گوید: او مثل ندارد، و آیه ی سومی او را از آنچه که ما درباره اش بگوئیم، منزّه می دارد.

د. کشف مفهوم لغات با استمداد از قرآن نه با تحمیل علوم به قرآن

و همین جهت باعث شده که دیگر مردم در درک معانی آیات، به فهم عادی و مصداقهای مأنوس در ذهن اکتفاء نکنند، همچنانکه دور بودن از خطا و به دست آوردن مجهولات، انسان را وادار کرده تا دست به دامان بحث های علمی شود، و تجزیه کند که بحث را در فهم حقایق قرآن و تشخیص مقاصد عالیه ی آن دخالت دهد.

از یک سو ناگزیر بود دنبال علم تفسیر برود و حقایق قرآن را با ذهنی ساده، نه با عینک معلومات شخصی، مو شکافی کند، و از سوی دیگر در فهم معانی آیات، به فهم عادی و مصداق مأنوس در ذهن خود قناعت ننموده، و در مثل کلمه ی (چراغ) را حمل بر پیه سوز نکند، چون اگر از روز اول می خواست بفهم عادی خود قناعت کند، دنبال علم نمی رفت و اگر دو دستی دامن علم را چسبید، برای این بود که فهمید فکرش بدون بحث علمی مصون از خطا نیست، علاوه بر اینکه فکر عادی به تنهایی مجهولات را برای انسان کشف نمی کند.

بر سر این دوراهی، کمتر کسی می تواند راه میانه را برود، نه آنقدر علم را در درک حقایق قرآن دخالت دهد، که سرانجام سر از علم ایقوف و ژبر و بینه درآورد، و نه آنقدر به فکر ساده ی خود جمود دهد، که تا روز قیامت چراغ را بر پیه سوز، و سلاح را بر گرز و کمند، حمل کند.

بلکه در عین اینکه به ذیل ابحاث علمی متمسک می شود، نتایج حاصله را بر قرآن تحمیل نکند، چون فهمیدن حقایق قرآن، و تشخیص مقاصد آن، از راه ابحاث علمی دو جور است، یکی اینکه ما در مسئله ای که قرآن متعرض آنست، بحثی علمی، و یا فلسفی را آغاز کنیم، و همچنان دنبال کنیم، تا حق مطلب برایمان روشن و ثابت شود، آنوقت بگوئیم: آیه هم همین را می گوید، این روش هر چند که مورد پسند بحثهای علمی و نظری است، ولکن قرآن آن را نمی پسندد.

دوم اینکه برای فهم قرآن مسئله، و تشخیص مقصود آن آیه از نظایر آن آیه کمک گرفته، منظور از آیه ی مورد نظر را بدست آوریم، (آنگاه اگر بگوئیم علم هم همین را می گوید عیبی ندارد)، و این روشی است که می توان آن را تفسیر نامید، خود قرآن آنرا می پسندد، چون قرآن خود را تبیان کل شیء می داند، آنوقت چگونه ممکن است که بیان خودش نباشد، قرآن خود را هدایت مردم و بینائی از هدی، و جدا سازنده ی حق از باطل معرفی نموده، می فرماید: «هدی للناس و بینات من

۱۳. سوره مبارکه انعام، آیه ۱۰۳

۱۴. سوره مبارکه مؤمنون، آیه ۹۱

الهدى والفرقان»^{۱۵}، آنوقت چگونه ممکن است هدایت، بینه، فرقان و نور مردم در تمامی حوائج زندگیشان باشد، ولی در ضروری ترین حاجتشان که فهم خود قرآن است، نه هدایت باشد، نه تبیان، نه فرقان و نه نور؟

قرآن به تمامی افرادی که در راه خدا مجاهدت می کنند مژده داده، که ایشان را به راههای خود هدایت می کند، و فرموده:
والذين جاهدوا فينا لنهدينهم سبلنا،^{۱۶} آنوقت در مهم ترین جهادشان که همانا فهم کلام پروردگارشان است، ایشان را هدایت نکند؟ (وبه فرضیات علمی احاله کند)، و چه جهادی اعظم از مجاهدت در فهم کتاب خدا، و چه سیلی بهتر از سیل قرآن بشر را به سوی او هدایت می کند؟! و آیاتی که قرآن را چنین معرفی می کند بسیار است، که انشاء الله در بحث محکم و متشابه، در اوائل سوره آل عمران به همه ی آنها اشاره نموده، در اطرافش بحث مفصل می کنیم.

۸. مسلک تفسیری اهل بیت (علیهم السلام) تفسیر قرآن به قرآن

باقی می ماند طریقه ای که رسول خدا (ص) و امامان اهل بیت او در تفسیر سلوک نموده اند، رسولی که خدا قرآن را نخست به او تعلیم کرده، و او را معلم سایرین قرار داده، و فرموده: «نزل به الروح الامين على قبلك»^{۱۷}، و نیز فرموده: «وانزلنا اليك الذكر لتبين للناس ما نزل اليهم»^{۱۸}، و نیز فرموده: «يتلوا عليهم آياته ويزكيهم ويعلمهم الكتاب والحكمه»^{۱۹}.

و امامان اهل بیت که رسول خدا (ص) ایشانرا در حدیث مورد اتفاق بین شیعه و سنی «انی تارك فيكم الثقلين، ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا بعدى ابداء، كتاب الله و عترتى، اهل بيتى، و انهما لن يفترقا، حتى يردا على الحوض»^{۲۰}، منصوب برای چنین مقامی کرده، و خدا هم تصدیقش کرده، که فرموده: «انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت ويطهر كرتطهيرا»^{۲۱}، و نیز علم به قرآن را از غیر ایشان که مطهرینند نفی کرده، و فرموده: «انه لقرآن كريم في كتاب مكنون لايمسه الا المطهرون»^{۲۲}.

۱۵. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۵

۱۶. سوره مبارکه عنكبوت، آیه ۶۹

۱۷. سوره مبارکه شعراء، آیه ۱۹۴، روح الامين آنرا بر قلب تو نازل کرده.

۱۸. سوره مبارکه نحل، آیه ۴۴، ما کتاب را بر تو نازل کردیم، تا برای مردم بیان کنی، که چه چیز برای آنان نازل شده.

۱۹. سوره مبارکه بقره، آیه ۱۸۵، آیات آنرا بر شما می خواند و شما را تزکیه نموده، کتاب و حکمت را تعلیمتان می دهد.

۲۰. احقاق الحق، ج ۹ ص ۳۰۹، ۳۷۱ و بصائر الدرجات، ص ۴۱۳، من دو چیز گران در شما جانشین می گذارم، که مادام به آن دو تمسک جوئید، ابداً بعد از من گمراه نمی شوید، یکی کتاب خدا، و یکی عترتم اهل بیتم را، و این دو حتی چشم بر هم زدن از یکدیگر جدا نمی شوند، تا کنار حوض بر من در آیند.

۲۱. سوره مبارکه احزاب، آیه ۳۳

۲۲. سوره مبارکه واقعه، آیه ۷۹، به درستی که این قرآن کتابی است کریم و خواندنی در کتابی مکنون که احدی جز مطهرین با آن تماس ندارد.

این پیغمبر و این امامان اهل بیت علیهم السلام، طریقه شان در تعلیم و تفسیر قرآن کریم، به طوریکه از احادیث تفسیری آنان بر می آید، همین طریقه ای است که ما بیان کردیم، و ما بزودی آن احادیث را در ضمن بحث های روایتی این کتاب از نظر خواننده عزیز می گذرانیم، آنوقت خواهید دید که هیچ اهل بحثی در آن همه روایت حتی به یک حدیث هم بر نمی خورد، که رسول خدا ﷺ و یا ائمه اهل بیت علیهم السلام در تفسیر آیه ای از حجت و برهانی علمی و نظری و یا فرضیه ای علمی کمک گرفته باشند.

و چطور ممکن است چنین کاری کرده باشند؟ با اینکه رسول خدا(ص) درباره ی قرآن کریم فرمود:

«وقتی فتنه ها چون پاره های شبی تاریک راه خدا و راه نجات را بر شما مشتبه کردند، در آن هنگام بر شما باد به قرآن، که او شافعی است، که شفاعت و وساطتش امضاء شده، و شکوه گری از نقائص بشر است که خدا او را تصدیق کرده، هر کس آنرا به عنوان کارنامه پیش روی خود بگذارد، تا به آن عمل کند، او وی را به سوی بهشت می کشاند، و هر کس آن را پشت سر اندازد، و به برنامه هائی دیگر عمل کند، همان قرآن او را از پشت سر به سوی آتش می راند. قرآن دلیلی است که به سوی بهترین سبیل راه می نماید، و آن کتاب تفصیل، و جداسازی حق از باطل است، و کتاب بیان است، که هر لحظه به تو سعادت می دهد، کتاب فصل است، نه شوخی، کتابی است که ظاهری و باطنی دارد، ظاهرش همه حکمت است، و باطنش همه علم، ظاهرش ظریف و لطیف، و باطنش بسیار ژرف و عمیق است، قرآن دارای دلالتها و علامت ها است، و تازه دلالتهایش هم دلالاتی دارد، عجائب قرآن را نمی توان شمرد، غرائب آن هرگز کهنه نمی شود، در آن چراغهای هدایت، و مناره های حکمت است، قرآن دلیل بر هر پسندیده است نزد کسی که انصاف داشته باشد.»^{۲۳}

بنابراین بر هر کسی لازم است که دیدگان خود را در آن بچراند، و نظر خود را به این صفات برساند(و با این صفات به قرآن نظر کند) تا دچار هلاکت نشود، و از خلیدن خار به پای چشمش رهائی یابد، چه تفکر مایه ی حیات قلب شخص بصیر است، چنین کسی مانند چراغ بدستی می ماند که در تاریکی های شب نور دارد، او به سهولت و خوبی می تواند از خطرهای تاریکی می آفریند رهائی یابد، علاوه بر اینکه در مسیر خود توقفی ندارد، علی علیه اسلام هم (به طوریکه در نهج البلاغه آمده) می فرماید: «قرآن چنین است که پاره ای از آن پاره ای دیگر را بیان می کند، و بعضی از آن شاهد بعضی دیگر است»^{۲۴}...

۲۳. تفسیر عیاشی، ج ۱، ص ۲

۲۴. نهج البلاغه فیض، خطبه ۱۳۳، ص ۴۱۴

۹. قرآن مرجع اصلی این تفسیر نه علوم دیگر چون فلسفه، عرفان و...

و این یگانه راه مستقیم و روش بی نقصی است که معلمین قرآن و هادیان آن، ائمه علیه السلام پیموده اند. و ما نیز به یاری خدای سبحان روش تفسیری خود را به همین طرز قرار می دهیم، و از آیات قرآن در ضمن بیاناتی بحث می کنیم، و به هیچ وجه بحثی نظری، و فلسفی، و یا به فرضیه ای علمی، یا مکاشفه ای عرفانی، تکیه نمی کنیم.

و نیز در این تفسیر در جهات ادبی قرآن بیش از آن مقداری که در فهم معنا از اسلوب عربی محتاج به آن هستیم، و تا آن نکته را بیان نکنیم از اسلوب عربی کلام آن معنا را نمی فهمیم، و یا مقدمه ای علمی که فهم اشخاص در آن اختلاف ندارد، ذکر نمی کنیم.

بنابراین از آنچه تاکنون بیان کردیم به دست آمد، که ما در این تفسیر به منظور اینکه به طریقه ی اهل بیت علیهم السلام تفسیر کرده باشیم تنها در جهات زیر بحث می کنیم:

۱. معارفی که مربوط است به اسماء خدای سبحان و صفات او، از حیات، علم، قدرت، سمع، بصر، یکتائی و امثال آن، و اما ذات خدای عزوجل، بزودی خواهی دید که قرآن کریم آن ذات مقدس را غنی از بیان می داند.

۲. معارف مربوط به افعال خدای تعالی، چون خلق، امر، اراده، مشیت، هدایت، اضلال، قضا، قدر، جبر، تفویض، رضا، غضب و امثال آن از کارهای متفرق.

۳. معارفی که مربوط است بواسطه هائی که بین او و انسان هستند، مانند حجابها، لوح، قلم، عرش، کرسی، بیت المعمور، آسمان، زمین، ملائکه، شیطانها، جن و غیر ذلک.

۴. معارفی که مربوط است به خود انسان در زندگی قبل از دنیا.

۵. معارفی که مربوط است به انسان در دنیا، چون تاریخ پیدایش نوع او، خودشناسیش، شناسائی اصول اجتماعی، مسئله ی نبوت، رسالت، وحی، الهام، کتاب، دین و شریعت، که از این باب است مقامات انبیاء که از داستانهای آنان استفاده می شود، همان داستانهای که قرآن کریم از آن حضرات حکایت کرده است.

۶. معارف مربوط به انسان در عوالم بعد از دنیا، یعنی عالم برزخ و معاد.

۷. معارف مربوط به اخلاق نیک و بد انسان، که مقامات اولیاء در صراط بندگی یعنی اسلام و ایمان و احسان و اخبات و اخلاص و غیر ذلک مربوط به این معارف است.

و اما آیاتی که مربوط است به احکام دینی، در این تفسیر پیرامون آن بحث نشده، چون که بحث پیرامون آنها مربوط به

کتاب فقه است نه تفسیر.

۱۰. فهم صحیح ظاهر، نتیجه تفسیر قرآن به قرآن

نتیجه ی این طریقه از تفسیر این شده که در تمامی این کتاب و در تفسیر همه ی آیات قرآنی یک بار هم نمی بینی که آیه ای را بر معنای خلاف ظاهر حمل کرده باشیم، پس در این کتاب تأویلی که دیگران بسیار دارند نمی بینی، بلکه تأویل به آن معنایی که قرآن در چندجا اثباتش می کند، بزودی خواهی دید که آن تأویل اصلاً از قبیل معانی نیست.

سپس در هر چند آیه بعد از تمام شدن بحثها و بیانات تفسیری، بحث هایی متفرق از روایات قرار داده ایم، و در آن به آن مقدار که برای مان امکان داشت، از روایات منقولۀ از رسول خدا (ص) و ائمه اهل بیت سلام الله علیهم اجمعین هم از طرق عامه و هم خاصه ایراد نموده ایم، و اما آن روایاتی که از مفسرین صحابه و تابعین چیزی نقل می کند، در این کتاب نقل نکردیم، برای اینکه صرف نظر از اینکه روایاتی است درهم و برهم، کلام صحابه و تابعین حجیتی برای مسلمانان ندارد، (مگر روایاتی که بعنوان موقوفه نقل شده است).

و به زودی اهل بحث اگر در روایات منقولۀ از ائمه علیهم السلام دقت بفرمایند مطلع خواهد شد که این طریقه ی نوینی که بیانات این کتاب بر اساس آنها نهاده شده، طریقه ای جدید نیست، بلکه قدیمی ترین طریقه ای است که در فن تفسیر سلوک شده، و طریقه ی معلمین تفسیر سلام الله علیهم است.

البته در خلال این کتاب بحث های مختلف فلسفی، علمی، تاریخی، اجتماعی و اخلاقی هست، که در آنها نیز به مقدار وسع مان بحث کرده ایم، و در همه ی این بحث ها به ذکر آن مقدماتی که سنخیت با بحث داشته اکتفاء نموده، و از ذکر مقدماتی که مقدمیت ندارد، و خارج از طور بحث است خودداری نمودیم.